

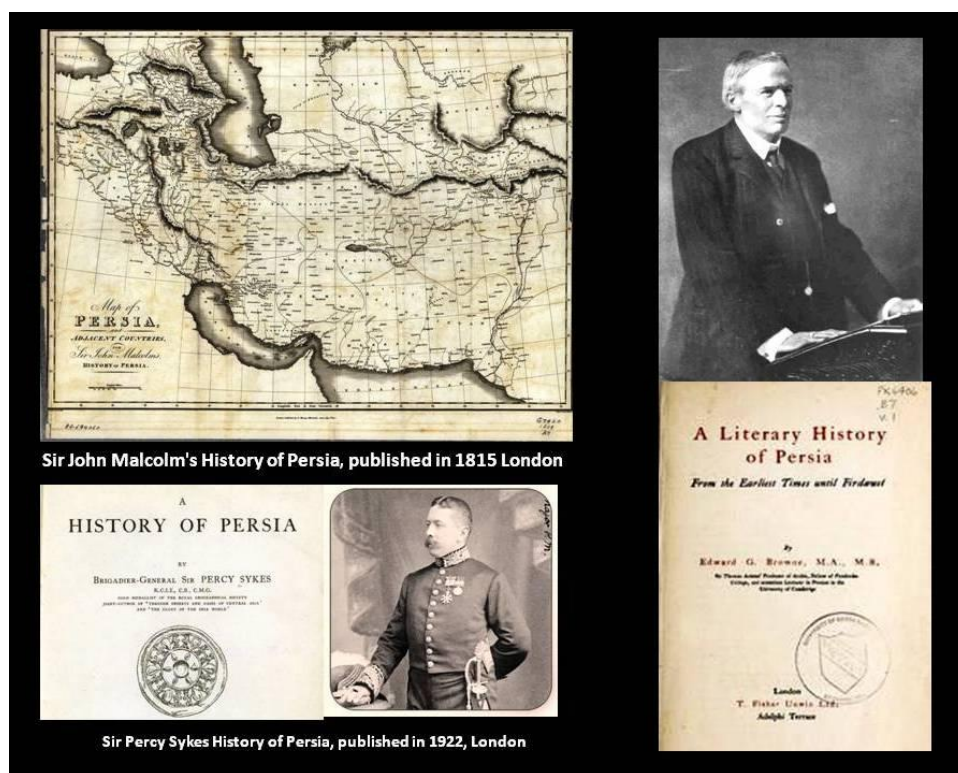


بحثی در رفع ابهامات تاریخی

قسمت پنجم

درست است که در ادوار پیش از اسلام سلسله ساسانیان دولت مقتدری را بنا نهادند که قدرت نظامی قابل ملاحظه ای داشت، ولی فرضیه امپراتوری بزرگ فارس و ادعای تملک آنها از کاشغر تا تیسفون نظر به پالیسی دولت برتانیا برای ایجاد یک ساحه دفاعی گسترده از دجله تا دامنه پامیر و کنترل این ساحه توسط حکومت ضعیف در برابر پیشروی دولت روسیه تزاری بسوی آبهای گرم در قرن نهم ایجاد گردید که در نظریات جان ملکم، سرپرسی سایکس و ادوارد برون انعکاس یافته است. اما اگر این نظریات کاملاً مقرون به حقیقت میبود و اقتدار سیاسی، اداری و نظامی واقعی و منظمی درین ساحه بزرگ وجود میداشت، باید با فروپاشی دولت مرکزی پارسیان در تیسفون ساحه تحت تسلط آن به سهولت بدست سپاه مسلمین فتح میگردد، در حالیکه واقعیت برعکس آن بود چنانچه ساحه واقعی اقتدار پارسیان پس از فتح حیره در عراق در سال ۶۳۳ میلادی یکی پس از دیگری بدست سپاه مسلمین افتاد. تا آنکه در طی یک دهه پس از جنگ نهاوند در سال ۶۴۲ میلادی قلمرو اصلی فارس از تیسفون تا کرمانیه کاملاً فتح شد. در حالیکه سپاه مسلمین با مقاومت شدید قارن هروی در هرات، نیزک بادغیسی در شمال افغانستان و ترتیب شاه در هیلمند، زابل و کابل مواجه گشتند و دولت کابل شاهان که ساحه اقتدار آن تا هیلمند و زمین داور میرسید و بخشهای شمالی حوزه سند را احتوا میکرد، تا قرن دهم میلادی و ظهور یعقوب لیث صفاری برای ۲۵۰ سال دیگر هنوز پا برجا بود. عین حالت قرنهای پیش نیز در هنگام نبرد اسکندر مقدونی با پارسیان رخ داده بود، چه پس از جنگ ایسوس ISSUS در سال ۳۳۳ ق.م. که قوای داریوش سوم شکست خورد، دولت هخامنشیان فارس فرو پاشید، ولی به محض ورد سپاه یونانیان به آریا (هرات) اسکندر با مقاومت شدید مردم و سرداران ملی این مرزوبوم چون بسوس، سانتی

برزانس، سپتامنش باختری وبسی رزمندگان دیگر درسراسرجغرافیای افغانستان کنونی ازهری و درنگیانه (زرنج) تا (کابل) وباخترمواجه گردید که دلالت برمستقل بودن این حوزه فرهنگی باستانی مینماید. یاد داشتهای همراهن اسکندر درین رابطه مصداق این حقیقت تاریخیست.



تصویری از تألیفات نویسندگان برتانیای در رابطه به تاریخ فارس

درحالیکه دولت برتانیای در طی سده نهم و آغاز قرن بیست نظر به پالیسی دفاعی خویش در برابر پیشروی روسیه تزاری بالای امپراتوری فارس منحصیث یک زون دفاعی تأکید میکرد، با ظهور آلمان منحصیث یک دولت مقتدر به رهبری ویلیام اول در سال ۱۸۷۱ (رایش اول) اقتدار روز افزون برتانیای و روسیه تزاری مورد تهدید قرار گرفت.

درینگاه در قاره اروپا افکار نژاد پرستانه آراین گرای در اوج بود و عده زیادی از زبان شناسان مانند جوزف آرتوردو گوبینو Arthur de Gobineau فرانسوی قدامت یک زبان را معرف برتری نژادی طایفه های انسانی می پنداشت، کارل پنکا Karl Penka زیست شناس اطریشی خاستگاه نژاد سفید آریایی را شمال اروپا خواند، انگلیس ها با مطرح نمودن نژاد هندو ایرانی برسیستم طبقات هند تأکید کردند. درینعصرنژاد های انسانی به اساس فرضیه های انتروپالجبیست

های غربی به سه نسل سفید، سیاه و زرد تقسیم گردیده بود، که هر یک برای کاری آفریده شده و نسل های دیگر مخلوط نامتجانسی ازین سه نسل شناخته میشد، درینوقت در قاره آمریکا نیزسیستم بردگی و موضوع برتری نژاد سفید مطرح بود. بهرصورت ظهور آلمان منحیث یک قدرت بزرگ و توجه آنکشور به ممالک شرق میانه دو قدرت بزرگ استعماری یعنی برتانیای و روسیه را بدان وا داشت تا بالای کشور های مورد توجه شان به توافقاتی برسند. همان بود که درسال ۱۹۰۷ به اساس قرارداد سن پتسبورگ که نام پیشین لیننگراد بود، در مورد تبت، افغانستان و ایران به فیصله هایی رسیدند. به اساس این توافق نامه تبت و افغانستان به حیث کشورهای تحت حمایت برتانیای شناخته شد وکشور های آسیای مرکزی ممالک تحت حمایت روسیه، و اما ایران به سه منطقه تحت نفوذ روسیه، منطقه آزاد و بخش تحت سلطه بتانیا تقسیم شد.



این قرارداد غیر عادلانه که استقلال سیاسی افغانستان را زیرسوال میبرد، مورد اعتراض شدید آزادی طلبان ومشروطه خواهان کشور در عهد پادشاهی امیرحبیب الله خان قرار گرفت که شرح کامل آن درین مختصر نمیگنجد، اما این نهضت استقلال طلبی با رویکار آمدن شاه امان الله و

شکست قوای برتانيا در جنگ سوم افغان وانگليس منتج به استرداد استقلال سياسي افغانستان در سال ۱۹۱۹ ميلادي شد که اکنون صد سال تمام از آن ميگذرد. بهمين ترتيب نهضت استقلال طلبي و پذيرش اين قرار داد ننگين که تماميت ارضي و حاکميت ملي ايران آنزمان را تهديد مينمود، زمينه خشم استقلال طلبان، ملي گرايان و مشروطه خواهان آنکشور را فراهم آورد و در نتيجه باعث خلع احمد شاه قاجار آخرين پادشاه اين سلسله از سلطنت در سال ۱۹۲۳ ميلادي توسط مجلس نمايندگان گرديد. به تعقيب خلع احمد شاه قاجار از سلطنت مجلس مؤسسان رضا خان پهلوي را به حيث پادشاه اعلام کرد و بدین ترتيب رژيم پهلوي رويکار آمد. درينوقت حزب نازی آلمان در اوج قدرت سياسي و نظامي بود، رضا شاه پهلوي و يک تعداد زيادي از روشنفکران و ملي گريان آنکشور بخاطر رهايي از استعمار روسيه و دولت برتانيا با آلمانها طرح دوستي افگندند. رضا شاه در جريان جنگ جهاني دوم در سال ۱۹۳۵ اسم کشورش را از فارس به ايران تبديل کرد که مورد استقبال هيترلر قرار گرفت و کمک های تخنيکی و اقتصادي آلمان به ايران سرازير شد.

ادامه دارد